

پیشگفتار

بیانیه کمونیزم در قرن بیست و یکم

مارکس و انگلس، بیانیه کمونیزم را چنین آغاز می کنند:

"شبحی در اروپا در گشت و گذار است- شبح کمونیزم. تمام نیروهای اروپای کهن... در اتحاد مقدس گرد آمده اند تا این شبح را از اروپا برانند."

پس از سپری شدن یک قرن و نیم از نوشته ی این دو جوان ۲۹ ساله و ۲۷ ساله، هنوز «شبح کمونیزم» بر نظام سرمایه داری سایه افکنده است. طبقه کارگر و بسیاری از قشرهای مختلف کماکان استثمار شده و به مبارزات ضدسرمایه داری ادامه می دهند. نه تنها «اتحاد مقدس» سرمایه داران، «کمونیزم» را بیرون نراندند که جهان آباستن آغاز نوینی در گسترش «شبح کمونیزم» است. مدافعان نظام سرمایه داری چنین وانمود کردند که «کمونیزم» همان عقاید حاکم بر شوروی بوده است و با فروپاشی آن نظام، کمونیزم نیز باطل گشته است. آنها چنین توهم ایجاد کردند که گویا بحران سرمایه داری از زمان مارکس رو به بهبود بوده و بدیل کمونیزم از میان رفته است. آنها چنین تصور کردند که «پرولتاریا» دیگر ماهیت طبقاتی و ضدسرمایه داری را از دست داده و تسلیم «نظام نوین» گشته است.

تاریخ نشان داد که کلیه تحلیل های آنها تنها انعکاس دهنده «آرزو»های شان بوده است. در واقع نه سرمایه داری جهانی بحران خود را حل کرده و نه پرولتاریای کشورهای جهان تسلیم وضعیت موجود شده است. نظام حاکم بر شوروی نه تنها

کوچکترین ارتباطی با کمونیزم نداشته، که چه در سطح نظری و چه عملی، خلاف مارکسیزم ظاهر گشته و به سرمایه داری خدمت کرده است.

مارکس تحلیل و توضیح استخوان بندی سرمایه داری به مثابه مرحله ی خاصی در رشد اجتماعی بشر، را در سال ۱۸۶۸ در کتاب «سرمایه»، ترسیم کرد. اما، در «بیانیه کمونیست: خطوط اصلی این تجربه و تحلیل، طرح ریزی شد.

گرچه معدودی از پیش بینی های «بیانیه ی کمونیست» با وضعیت کنونی انطباق ندارند (در آخر به آنها خواهیم پرداخت)، اما نکات محوری آن کماکان زنده و تا فروپاشی کامل نظام جهانی سرمایه داری به قوت خود باقی خواهند ماند. بخصوص سه نکته از اهمیت ویژه ی برخوردار است:

اول، قابلیت سرمایه داری جهانی در حل بنیادین بحران اقتصادی؛ دوم، نقش پرولتاریا در ارائه بدیل واقعی به نظام سرمایه داری؛ و سوم ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری و ضرورت سرنگونی آن و سازماندهی دولت نوینی که جایگزین آن خواهد شد. زیرا، چنانچه در ازای ۱۵۰ سال گذشته، از یکسو سرمایه داری جهانی زمینه واقعی برای حل بحران ادواری خود را به نمایش گذاشته باشد؛ و از سوی دیگر پرولتاریا ضعیف گشته و قدرت مقابله را از دست داده باشد و بدیلی در مقابل دولت سرمایه داری نداشته باشد، بدیهی است که حق با نظریه پردازان بورژوا است. اما واقعیت چنین نیست.

آیا سرمایه داری قابلیت حل بحران اقتصادی را داراست؟

برخلاف ادعاهای نظریه پردازان بورژوا، وضعیت اقتصادی سرمایه داری جهانی (حتی در کشورهای متروپل) نه تنها بهبود نیافته که روز به روز وخیم تر گشته است. تنها به چند نمونه اکتفا می کنیم.

براساس آمار «سازمان بهداشت جهانی»، عظیم ترین منبع «مرگ و میر» در جهان نه ناشی از «سرطان» است و نه ریشه در بیماری های قلبی دارد، بلکه نتیجه

«فقر» مضاعف و ریشه نی در جوامع سرمایه داری بوده است. فقری که گریبانگیر هزاران میلیون نفر در جهان شده است. فقری که نتیجه سیاست های مستقیم سرمایه داری بوده است. این فقر، برخلاف نظر مدافعان سرمایه داری، صرفاً شامل کشورهای «جهان سوم» نیست. کشورهای پیشرفته سرمایه داری (اروپای غربی و آمریکای شمالی) امروز بیش از ۳۰ میلیون بیکار و ۱۵ میلیون اشتغال به کارهای موقت و نیمه وقت دارند (سازمان برای توسعه و همکاری اقتصادی).

در ایالت متحد امریکا، یکی از غنی ترین کشورهای جهان، در اوج شکوفایی اقتصادی ۱۹۸۸، ۳۲ میلیون نفر زیر «مرز فقر» زندگی می کردند. اضافه بر اینها، فشارهای روانی و روحی بر کارگران و کارمندان این جوامع چنان افزایش یافته که در قرن اخیر بی سابقه بوده است (تایمز مالی ۹۷). در آمریکا دستمزدهای مطلق کارگران و کارمندان طی ۲۰ سال گذشته کاهش یافته است (لوس آنجلس تایمز ۹۷). در همین زمان مقدار کار آنان ۱۶۴ ساعت در سال افزایش یافته است. و در فاصله ی سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۶ نسبت سهم درآمد ۵٪ از ثروتمندترین خانواده های آمریکایی از ۳/۱۵٪ به ۳/۲۰٪ افزایش یافته است، در صورتی که سهم ۶۰٪ از فقیرترین خانواده ها از ۲/۳۴٪ به ۳۰٪ کاهش یافته است (ایندیپندنت ۷ دسامبر ۹۷).

در جوامع اروپای شرقی که قول و قرار «معجزه اقتصادی» به مردم آن کشورها داده شده بود، سطح زندگی در درازای ۷ سال گذشته (پس از فروپاشی شوروی) ۴۰ تا ۵۰ درصد کاهش یافته است. بین سال های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳، درآمد سرانه در اروپای شرقی و ایالات موجود در شوروی به یک هشتم دوره پیش از آن رسیده است.

در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و آسیایی نیز درآمد متوسط سرانه در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کاهش یافته و فقر و قحطی و گرسنگی و بیماری در بسیاری از مناطق آفریقایی حکم فرماست.

در جهان «مهد آزادی» غربی، همانند کشورهای «جهان سوم»، بیماری های قرون وسطی ای مانند «وبا» و «طاعون» ظاهر گشته اند. اینها همه در دوره ای اتفاق می افتند که بازدهی اقتصادی کل جهان در حدود پنج برابر نیم قرن پیش بوده است، در صورتی که فقر، قحطی و گرسنگی تفاوت چندانی با نیم قرن پیش نکرده است (گزارش توسعه انسانی، سازمان ملل متحد).

تقریباً در ۹۰ کشور جهان، درصد درآمد سرانه به کمتر از آنچه ۱۰ سال پیش بود، رسیده است. در ۱۹ کشور (که شامل «رواندا»، «لیبری»، «سودان»، «ونزوئلا» و «هانیتی» می شود)، درآمد سرانه، به کمتر از آنچه در سال ۱۹۶۰ بود، رسیده است. اما همه مردم جهان فقیر نشده که اقلیتی وضعیت بهتری پیدا کرده اند. مدیران شرکت های بزرگ آمریکایی در سال ۱۹۷۸ در حدود ۶۰ برابر یک کارگر ساده حقوق دریافت می کردند؛ در صورتی که در سال ۱۹۹۵ این رقم به ۱۷۰ برابر افزایش یافته است (انیدیندنت ۷ دسامبر ۹۷). و یا در سال ۱۹۸۰ درآمد مدیران عالی رتبه ی ۳۰۰ شرکت بزرگ آمریکایی، ۲۹ برابر بیشتر از درآمد متوسط کارگران صنایع بود. اما در سال ۱۹۹۰ درآمد اینها به ۹۳ برابر درآمد متوسط کارگران رسید.

تحقیقات اخیر «سازمان ملل»، حاکی از این است که تنها ۴۰۰ نفر در روی کره زمین بیش از نیمی از ثروت درآمد کل جهان را در اختیار دارند. آقای «بیل گی تز» بنیادگذار نرم افزار «میکروسافت»، پادشاه عربستان سعودی و ۳۸۳ «سوپر-ثروتمند» دیگر، اموالشان به بیش از کل «تولید ناخالص ملی» ۴۵ درصد جمعیت جهان تجاوز می کند!

چگونه مدافعان چنین نظامی می توانند ادعا کنند که مسایل اجتماعی در شرف بهبود بوده و آتیه از «آن» سرمایه داری است؟ مگر قرار نبود که پس از فروپاشی شوروی خطرات در مقابل نظام جهانی سرمایه داری برطرف شوند؟ پس این همه وعده و وعیدها چه شدند؟ ما اکنون در پایان قرن بیستم شاهد وخیم تر شدن وضعیت

عمومی اکثریت مردم جهان هستیم و نه برعکس. تاریخ یک قرن و نیم گذشته نشان داده که پیش بینی های «بیانیه کمونیست» در مورد بحران اقتصادی سرمایه داری و نقش بورژوازی به اثبات رسیده است.

نقش انقلابی پرولتاریا

با اسفناک تر شدن وضعیت اقتصادی، پرولتاریا با شکل متفاوتی با آنچه ۱۵۰ سال پیش در «بیانیه ی کمونیست» اشاره شد، ظاهر می گردد. مارکس و انگلس در «بیانیه» چنین نوشتند:

"... عصر بورژوازی، دارای ویژگی بارزی است... این عصر تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. بطور کلی جامعه، بیش از پیش، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، یعنی به دو طبقه ی بزرگ که مستقیماً رویاروی یکدیگر ایستاده اند، تقسیم می شود. این دو طبقه عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا."

البته این بخش از بیانیه با واقعیت کنونی پرولتاریا کاملاً منطبق نیست. برای درک این مسئله ضروری است که تعریف روشنی از «پرولتاریا» ارائه داده شود. چنانچه کلمه «پرولتاریا» تنها به کارگرانی که به کار یدی در صنعت مشغولند، محدود گردد، در توضیح تخصصات امروزی می توان دچار لغزش شد. با پیشرفت در تکنولوژی و تحولات چندین دهه پیشین در جوامع سرمایه داری دیگر نمی توان به مفهوم اخص کلمه به «پرولتاریا» یاد شده در «بیانیه»، بسنده کرد. وگرنه به آسانی می توان به این نتیجه رسید که «پرولتاریا» دیگر قادر به تغییر جامعه نیست، زیرا که «ضعیف» و غیر مؤثر است. اما، این نوع برداشت با تفسیر خود مارکس از «پرولتاریا» مغایرت دارد. برای مارکس «پرولتاریا» به مفهوم «اعم کارگران» بود، که شامل کارگران اداری، تکنسین ها، مستخدمین دولت و حتی بخشی از مدیران ساده نیز می شد. به سخن دیگر مفهوم پرولتاریا شامل حال تمام کسانی است که از لحاظ اقتصادی مجبور به فروش «نیروی کار» می شوند و قادر به انباشت سرمایه نیستند.

چنانچه چنین تعریفی از پرولتاریا وجود داشته باشد، بدون تردید در درازای ۱۵۰ سال گذشته نه تنها پرولتاریا تضعیف نگشته که رشد کیفی و کمی نیز داشته است. امروزه پرولتاریا شامل بیش از نیمی از جمعیت جهان می گردد. در کشورهای نظیر ایران در کنار پرولتاریای شهری در روستاها، جمعیت عظیمی از پرولتاریای کشاورزی و نیمه پرولتاریای بی زمین وجود دارند. این بخش، از متحدان اصلی کارگران صنعتی، در مبارزه علیه نظام سرمایه داری جای دارند. چنانچه کارگران زیر بنای مادی جامعه یعنی بندرها، شهرها، نیروگاه ها، کانال ها، مغازه ها، انبارها و غیره را به کارگران کارخانه ها و معادن اضافه شوند؛ و همچنین با توجه به پرولتریزه شدن کار فکری و این که سهم روزافزونی از دانش بشری، اختراعات، نقشه ها و اکتشافات حاصل کار پرولتاریاست، خیل عظیمی از جمعیت جهان در طیف «پرولتاریا» جای دارند. چنانچه اینها دست از کار بکشند، کل زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری متوقف می شود، و هیچ نیرویی در جهان قادر به جایگزین کردن این عده نخواهد شد. اعتصاب های توده ای در برخی از کشورهای اروپایی در چند سال گذشته نمایانگر قدرت و توان بالقوه پرولتاریا است.

نظریه پردازان سرمایه داری استدلال می کنند که با اختراع «روبات» (آدم های ماشینی) نقش پرولتاریا کاهش می یابد. این درست است که چنانچه کل جامعه توسط روبات ها اداره شود، پرولتاریا از هیچ قدرتی برخوردار نخواهد بود و سرمایه داران هیچ نگرانی ای از اعتصاب ها و تحدید و یا سرنگونی به دل راه نخواهند داد. اما، چنین جامعه ای دیگر «ارزش افزونه» نیز تولید نخواهد کرد و سرمایه داران قادر به چپاول سایر قشرهای جامعه نخواهند شد و نهایتاً کل ثروت خود را از دست خواهند داد.

گرچه به علت عملکرد قوانین سرمایه داری، کلیه قشرهای اجتماعی (کشاورزان، پیشه وران، روشنفکران صاحب مشاغل آزاد و غیره) در جامعه شاهد کاهش وزنه ی

مطلق و نسبی خود هستند، اما وزنه ی مرکزی پرولتاریا در تولید هیچگاه زیر سوال نرفته و نخواهد رفت.

رشد و تغییرات در جامعه سرمایه داری، به تدریج توان انقلابی طبقه کارگر را نه تنها کاهش نمی دهد که افزایش نیز می دهد. سرمایه داری برای کاراندازی تکنولوژی مدرن، مجبور است که تعلیمات بیشتری به کارگران دهد. سطح بالاتر آموزش و مهارت کارگران منجر به درک عمیق تر آنها از جامعه و یافتن روش های نوین مبارزه با نظام سرمایه داری خواهد شد. کارگران اروپایی که تا دهه ۱۹۵۰ به کارفرمایان احترام می گذاشتند، امروزه با رشد آگاهی به این نتیجه رسیده اند که الزاماً کارفرمایان و «رؤسا» بهترین عناصر برای سازماندهی امور کارخانه ها نیستند. زیرا که خود کارگران به قابلیت ها و تخصص های لازم و کافی برای راه اندازی چرخ های اداری کارخانه دست یافته اند. از این رو در سال های ۷۵-۱۹۶۸ و سپس دهه ۱۹۸۰ و همچنین اوایل دهه ۱۹۹۰ اعتصاب های توده نی در اغلب کشورهای اروپایی دامن زده شدند. البته این اعتراض های توده نی به شکل خطی تکامل نمی یابند. هر موج بحران تأثیرات خود را در روحیه و کاهش اعتماد به نفس کارگران بر جا می گذارد، اما در امواج بعدی همواره پرولتاریا به پا می خیزد و تمام محاسبات بورژوازی نقش بر آب می گردد. نقش مرکزی پرولتاریا و در رأس آن طبقه کارگر، همانگونه که در «بیانیه ی کمونیست» اشاره شده، همواره محوری و تعیین کننده است و هیچ نیروی دیگری توان و قدرت لازم برای رهائی خود و سایر قشرهای تحت ستم از بند فقر و فلاکت، را ندارد.

«سوسیالیزم» یا «بربریت»؟

در آستانه قرن بیست و یکم پیش بینی کارل مارکس مبنی بر وجود دو راه در مقابل بشریت: «سوسیالیزم» یا «بربریت»، هر چه بیشتر واقعیت پیدا می کند. چنانچه بار دیگر وضعیتی ایجاد شود که فاشیزم، همانند دهه ۱۹۳۰ رشد کرده و بر مصدر کار

قرار گیرد، فاجعه های بشریت، بخصوص با در دست داشتن انواع سلاح های اتمی و شیمیایی، به مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم خواهد بود. مدافعان نظام سرمایه داری باید آگاه باشند که «دمکراسی» بورژوازی قابلیت و کارایی خود را از دست داده و خود زمینه ساز رشد گرایش های راست گرا است.

وزیران کابینه «حزب کارگر» آقای «تونی بلیر» در بریتانیا و یا «حزب سوسیالیست» آقای «لئونل ژوسپن» در فرانسه، که هر روز سیاست هایی برای خنثی سازی ابتدائی ترین تأمینات اجتماعی و تهاجم به حقوق اقلیت های جامعه را طرح و اجرا می کنند، ظاهراً «راست» نبوده که از مدافعان همان «دمکراسی» بورژوازی اند. افزون بر اینها فاشیست های اسم و رسم دار نیز در حال شکل گیری و رشد هستند. آقای «لوپن» در فرانسه در هر انتخاباتی میلیون ها رأی جلب می کند. دولت «دمکراتیک» ترکیه تهاجم نظامی گسترده ای علیه یک پنجم جمعیت ترکیه، کردها، براه انداخته است. دولت های کشورهای اروپای شرقی سابق، آفریقای و آسیایی که جای خود دارند.

کلیه این فجایع ریشه در شکست نظام سرمایه داری دارد، که نتوانسته حداقل زمینه برای زندگی عادی اکثریت مردم جهان فراهم آورد. تضادهای طبقاتی بین اکثریت مردم و یک اقلیت مرفه همواره بیشتر شده اند.

مدافعان سرمایه داری و فرمیست ها می گویند که "بله مسایلی وجود دارد، اما بدیل دیگری غیر از سرمایه داری وجود ندارد". اگر چنین است پس هیچ آمیدی برای آینده بشریت نباید داشت. برخلاف اعتقادات «شکست طلبانه» برخی از اصلاح گرایان، بدیل واقعی نی در مقابل این «بربریت» نظام سرمایه داری وجود دارد و آن هم «سوسیالیزم» است. اما نه سوسیالیزمی از نوع «سوسیالیزم» شوروی و یا چین، زیرا که اینها همه منحط شده و هیچ بدیلی در مقابل سرمایه داری ارائه ندادند. وجه تمایز نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی (غیر از تفاوت های کیفی اقتصادی) در این است که در نظام اول دمکراسی برای اکثریت مردم وجود ندارد.

بدون دمکراسی کارگری، یعنی دمکراسی نی به مراتب عالی تر از دمکراسی بورژوایی، ساختن سوسیالیزم غیرممکن خواهد بود. جوامعی که با سرنگونی دولت سرمایه داری، وارد دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم می شوند (مانند جامعه شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) بدون دمکراسی کارگری به شکل مارپیچی به همان نظام سرمایه داری باز خواهند گشت (همانطور که در شوروی و اروپای شرقی چنین شد).

مردم زحمتکش کلیه جوامع جهان می توانند با اتکاء بر نیروی خود سرنوشت خود را تعیین کرده و برای نسل آتی ثروت تولید کنند. لزومی ندارد که کنترل زندگی مردم به دست شمار قلیلی سرمایه دار و متکی بر بازار کور و هرج و مرج زا سپرده شود. تکنولوژی امروزی در دست نمایندگان واقعی مردم می تواند به بهترین نحوی برای خدمت برای زحمتکشان جامعه بکار گرفته شود. ماشین آلات اتوماتیک می توانند کارهای مشقت بار را از انسان ها گرفته و وقت آزاد برای رفاه و ارتقاء فرهنگ برای مردم ایجاد کند. با استفاده صحیح از کامپیوتر می توان اطلاعات لازم برای منابع ضروری نیازهای مردم را بکار گرفت.

اما این بدیل از بطن نظام موجود سرمایه داری پدید نمی آید. رقابت کور و انباشت بی رویه سرمایه توسط معدودی از افراد جامعه و بکارگیری هر چه بیشتر وقت زحمتکشان (استثمار مضاعف) این اجازه را نمی دهد که جوامع کنونی سرمایه داری به فرهنگ بالاتری دست یابند. تنها راه نجات بشریت از شر نظام سرمایه داری، مبارزه با آن و نه اصلاح و یا تسلیم شدن به آن است. جلوه تنوریک و نظری این مبارزه نیز تنها در «مارکسیزم» نهفته است.

اما این مبارزه یک عمل ملی نیست که در سطح بین المللی باید انجام پذیرد. مدافعان بورژوازی می گویند که گسترش سوسیالیزم در سطح جهانی عملی نیست؛ و کوشش برای سازماندهی تولید در گستره ی جهانی صرفاً از عهده سرمایه داری بر می آید. تردیدی نیست که جایگزینی سرمایه داری با یک نظام نوین، متکی بر

همکاری و کنترل خود مردم، یک روزه انجام نخواهد گرفت. شاید ده ها سال برای اینکه توده ها به طور آگاهانه بر امور خود نظارت و کنترل داشته باشند، زمان لازم باشد. به سخن دیگر، استقرار سوسیالیزم در سطح جهانی به سرعت انجام نمی پذیرد که یک روند طولانی تاریخی است. کسانی که قرن ها از سیاست و نظارت بر امور اقتصادی خود کنار گذاشته شده اند، برای به دست گرفتن کنترل بایستی تعلیمات لازم را ببینند. پس از سرنگونی نظام سرمایه داری، دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم آغاز خواهد شد. در این دوره، هنوز رگه ها و عناصر سرمایه داری (وجه توزیع بورژوازی) باقی خواهد ماند. تنها با به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است که این دوره انتقال می تواند آغاز شود. وجود دموکراسی کارگری تنها وسیله تضمین کننده گذار این دوره انتقالی است.

تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، سلب قدرت از بورژوازی و تحت کنترل گرفتن صنایع عمده گام های نخستین در راستای ایجاد وضعیتی مساعد برای از میان برداشتن هرج و مرج و ناامنی نظام سرمایه داری است. دولت کارگری بلافاصله در قدم اول از حیف و میل های بی حد و حساب، رقابت های زاید، تبلیغات های غیرضروری، کاخ سازی ها و اصراف، جلوگیری کرده و به جای آن دست به ساختن مسکن و تهیه وسایل اولیه برای میلیون ها انسان در جامعه خواهد زد.

بی تردید جامعه سوسیالیستی آتی بی نقص نخواهد بود، اما تنها جامعه نی در تاریخ است که اکثریت مردم جامعه به طور آگاهانه بر سرنوشت خود حاکم خواهند شد.

کسانی که با علم به بحران های امروزی نظام سرمایه داری کماکان از آن دفاع کرده و به «اصلاح» آن پرداخته اند، و یا مارکسیزم را مورد سوال قرار داده و می دهند، آگاهانه و یا ناآگاهانه چشم اندازی جز حمایت از «بربریت» نخواهند داشت. تنها روش جلوگیری از بربریت تدارک عملی کنارگذاری ریشه نی سرمایه داری

جهانی است. ستون فقرات نظری و تنوریک این تدارک نیز بر اصول بنیادین «بیانیه کمونیست» استوار است.

دولت و انقلاب

یکی دیگر از موارد اساسی سوسیالیزم علمی مارکس، مندرج در مانیفست کمونیست، مسئله «دولت» سرمایه داری است. زیرا که از دیدگاه مارکسیزم تنها آگاهی داشتن به «ناتوانی» بورژوازی در یافتن راه حل برای بحران جامعه و یا «توانایی» پرولتاریا برای ارائه راه حل های واقعی، کافی نیست. کمونیست ها باید هم چنین بدانند که تحت چه وضعیت مشخصی کارگران توان «تسخیر قدرت» را دارند. مسئله سرنگونی دولت سرمایه داری و تشکیل دولت کارگری یکی از محورهای بحث مارکس و انگلس در مانیفست (و هم چنین پس از آن بود).

ایده «استحاله» سرمایه داری و تکامل «مثبت» در راستای تدارک زمینه لازم و کافی برای حل مسایل اجتماعی، از ابتدا در درون جنبش کارگری وجود داشته است. اصلاح طلبان جنبش کارگری از سال های ۱۸۴۸ بر این اعتقاد استوار بودند که امکان یک انتقال «مسالمت آمیز» از سرمایه داری به سوسیالیزم وجود دارد. در نتیجه لزومی برای مورد سنوال قرار دادن «دولت» نمی یافتند.

بدون تردید در زمان نگاشته شدن «بیانیه کمونیست»، دولت سرمایه داری ماهیتی تکامل نیافته و محدود داشت. در بریتانیا تنها پس از مقاومت های «چارتیست» ها، «پلیس» به معنای امروزی آن سازمان یافت. مبارزات کارگری، به ویژه پس از انتشار «بیانیه» متشکل تر و سازمان یافته تر علیه دولت های سرمایه داری آغاز گشتند. و دولت های سرمایه داری نیز ابزار سرکوب خود را برای جلوگیری از قیام ها و انقلاب ها آماده کردند. اتفاقی نیست که ۱۸ ماه پس از انتشار «بیانیه» کلیه مبارزات کارگری در سطح اروپایی با شکست روبرو شد.

اما، مارکس و انگلس، پیش از مقابله های اساسی کارگران علیه دولت سرمایه داری، در «بیانیه»، دولت سرمایه داری را چنین ارزیابی کردند:

"قوه اجرائیه دولت جدید چیزی نیست جز کمیته نی برای اداره ی امور جمعی کل بورژوازی". به سخن دیگر، نزد مارکس و انگلس، برخلاف نظریه اصلاح گرایان، دولت سرمایه داری به هیچ وجه نقش «داور»ی بین طبقات در جامعه را ایفا نمی کند که مدافع یک طبقه ی خاص (بورژوازی) است.

اما، در عین حال، در آخر بخش دوم بیانیه، «پرولتارها و کمونیست ها»، ده مطالبه که با وضعیت آن روز سرمایه داری انطباق داشت، به عنوان مطالبات «انتقالی» طرح گشتند. این مطالبات توسط رفرمیست ها به عنوان «اصلاحات»ی برای بهبود وضعیت وخیم مردم در نظام سرمایه داری قلمداد شده اند. مارکس و انگلس، در دیباچه ی ۱۸۷۲، اعلام کردند که آن مطالبات دیگر «کهنه» شده اند. آنها پس از تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱) نگاشتند که: "طبقه ی کارگر نمی تواند به سادگی دستگاه دولتی آماده را به چنگ آورده، از آن برای تحقق هدف های خود استفاده کند". به دنبال این تفکر، مارکس، در مقابل دولت سرمایه داری، دولتی از نوع کمون را قرار داد. این «نوع» دولت، شکل برجسته «شوراها» را به خود گرفت.

امروزه، یک برنامه ی انقلابی باید شامل خواست «شوراها» و «کنترل کارگری» باشد.

اضافه بر این، مارکس معتقد بود که پرولتاریا نمی تواند قدرت را در چارچوب قانونی بورژوازی تسخیر کند. "کمونیست ها آشکارا اعلام می کنند، که هدف های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است" و یا برای دگرگون کردن سوسیالیستی اجتماع، طبقه ی کارگر باید چنان قدرتی در دست خود متمرکز کند که هرگونه مانع سیاسی در سر راه خود به سوی سیستم جدید را، بکلی خرد و نابود کرده و سپس "پرولتاریای سازمان یافته به عنوان طبقه ی حاکم" بر مصدر قدرت می نشیند. این «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»

است که تنها دمکراسی واقعی است که بشر به خود دیده است. زیرا که دمکراسی «بورژوایی» صرفاً دمکراسی برای اقلیت جامعه است. اصلاح طلبان این بخش از بیانیه را به علت "عدم بلوغ" نهضت کمونیستی و عدم وجود "رفاه" و "دمکراسی" در جوامع سرمایه داری آن دوره، مردود اعلام می کنند. در صورتی که تجربه فاشیسم، جنگ های امپریالیستی و سرکوب کارگران در بسیاری از کشورهای جهان سرمایه داری، صحت نظریات مارکس در «بیانیه» را تایید می کند.

مارکس و انگلس، در مورد مبارزات کارگری و سازماندهی انقلاب هم چنین تاکید می کنند: "تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است" و "هر مبارزه طبقاتی، مبارزه نی سیاسی است" (نکته نی که رفرمیست های جنبش کارگری فراموش کرده اند) و هم چنین "سازمان یافتن پرولتاریا به عنوان یک طبقه... سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی است." (نکته نی که اتحادیه های کارگری و «آنارکوسندیکالیست»ها و «آنارشویست»ها، از یاد برده اند). اما، این مبارزه طبقاتی، یک مبارزه بین المللی نیز هست. در «بیانیه» آمده است که: "کارگران کشور ندارند". این جمله غالباً توسط کوتاه نظران به عنوان طنز و کنایه استفاده شده است. اما واقعیت این است که تاریخ جنبش کارگری در قرن گذشته نشان داد که این جمله هنوز به قوت خود باقی است. همبستگی بین المللی کارگران در هر نقطه جهان با یکدیگر صحت این پیش بینی را به اثبات رسانده است. وجود سازمان های بین المللی کارگری نیز در قرن اخیر خود نمایانگر صحت چنین نظریه است.

ناخوانی امروزی «بیانیه»

گرچه اکثر نکات اصلی «بیانیه» امروزه هنوز از اهمیت بازاری برخوردار است، اما ناخوانی هایی نیز در ارتباط با وضعیت امروزی در آن مشاهده می گردد. این ناخوانی ها به وسیله کوتاه بینان مورد سوء تفسیر قرار می گیرد (لنون تروتسکی در

مقدمه‌ی بی‌مناسبت نودمین سالگرد «بیانیه کمونیست: بسیاری از این نکات را به تفصیل توضیح می‌دهد):

اول، مارکس و انگلس تصور می‌کردند که بورژوازی اواسط قرن نوزدهم توان و قابلیت سازماندهی انقلاب سیاسی را داراست. تجربه سال ۱۸۴۸ در اروپا نشان داد که بورژوازی توان «انقلابی» خود را از دست داده و هراس آن از طبقه کارگر به مراتب بیشتر از فنودالیزم فرتوت است. مارکس و انگلس پس از نگارش «بیانیه»، در سال ۱۸۵۰ پایه‌های نوین تئوری «انقلاب مداوم» را ترسیم کردند که در آن از رهبری پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب‌های آتی نام بردند. به اعتقاد آنها تنها رهبری پرولتاریا قادر به مبارزه علیه فنودالیزم است و بورژوازی فاقد ماهیت انقلابی است. اما، رهبری پرولتاریا با از میان برداشتن فنودالیزم اکتفا نکرده که کل نظام سرمایه‌داری را مورد سوال قرار می‌دهد. این نظریه پس از سال‌ها، پایه تئوریک نظریه لئون تروتسکی در تکوین تئوری «انقلاب مداوم» شد.

دوم، گرچه «بیانیه» پیش‌بینی کرد که سرمایه‌داری کلیه کشورهای «توسعه نیافته» را بر محور یک سیستم جهانی سرمایه‌داری گرد می‌آورد، اما، به شکل اخص هیچ اشاره‌ی به این کشورها نکرد. حتی «آگاهی ملی» را نیز تحت تأثیر تکامل سرمایه در زوال ارزیابی کرد:

"اختلاف‌های ملی و تضادهای ما بین مردم، به علت تکامل بورژوازی، روز به روز رو به کاهش خواهد رفت..."

اما، تجربه سرمایه‌داری در یک قرن و نیم پیشین نشان داد که نه تنها مسئله ملی و جنبش‌های آزادیبخش ملی تحت انقیاد سرمایه‌داری قرار نگرفته که خود به یکی از مشخصات بارز مبارزات ضد امپریالیستی تبدیل گشته‌اند. در واقع یکی از وظایف کمونیست‌های کشورهای متروپل مبارزه و ایجاد همبستگی با مبارزات مردم کشورهای «توسعه نیافته» در مقابل ستم ملی به وسیله‌ی دولت‌های امپریالیستی،

بود (و هست). رفرمیست ها از پیش بینی های «بیانیه» در این مورد، نقش «مدنی جوانه» و یا «ترقیخواهانه» برای سرمایه داری ترسیم کردند.

سوم، پیش بینی بیانیه در مورد ستم کشیدگی و آزادی زنان و نقش خانواده در جامعه سرمایه داری و اقدامات سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم، دقیق ترسیم نشده بود. بیانیه اعلام کرد:

"بورژوازی... روابط خانواده را به یک روابط صرفاً مالی تبدیل کرده است." و "پرولتاریا بدون مالکیت است و روابطش با زن و بچه اش هیچ شباهتی به روابط یک خانواده بورژوا ندارد".

این جمله به این مفهوم است که نقش خانواده محدود به بورژوازی بوده و اهمیت آن برای کل جامعه منتهی گشته است. در واقع بورژوازی این مفهوم از خانواده را تغییر داده و نقش زن به عنوان کارگر بدون دستمزد خانگی را در سیستم تولیدی را تحقق داد. در دوره بحران سرمایه داری، زنان به گوشه خانه پرتاب شده، و در دوره شکوفایی سرمایه داری که نیاز به «کار» ارزان بود، زنان به عنوان کارگران ارزان در بازار ظاهر گشتند. این وضعیت در بیانیه پیش بینی نشده بود.

چهارم، در بیانیه، در مورد «فلاکت» مضاعف و گرایش به کاهش دستمزد طبقه کارگر، تأکید شده است. البته این امر در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم صدق می کرد. اما، با تعمیق تقسیم کار اجتماعی و از میان رفتن بخش عمده کارگاه های صنایع دستی، سرمایه داری با «اصلاحات» محدود و ازدیاد دستمزدهای بخشی از طبقه کارگر (کارگران حرفه ای)، را خریداری کرد.

در نتیجه برخی از پیش بینی های «بیانیه کمونیست» به ویژه در مورد مسئله خانواده، مسئله ی ناسیونالیسم و وضعیت درآمد کارگران، با واقعیت امروزی جوامع سرمایه داری هم خوانی ندارند. اما در دو دهه گذشته، شیوه های «ننو- لیبرالیسم» در عرصه ی جهانی برای جلوگیری از بحران نظام سرمایه داری، نشان داد که حتی در این موارد پیش بینی های مارکس و انگلس «صددرصد» اشتباه نبودند. امروز در

جهان سرمایه داری «فقر» از ۲۰ سال پیش به مراتب بیشتر شده است (رجوع شود به آمار و ارقام ذکر شده در ابتدای مقاله). به منظور ایجاد «ارتش ذخیره» انعطاف پذیر، مجدداً وضعیت زنان را به دوره گذشته سوق داده شده است.

صد و پنجاه سال پس از «بیانیه»

سوالی که برای نسل جوان پرولتاریا ترسیم می گردد این است که «امروز»، در عصر شبکه های اینترنت و بُمب های اتمی چه درس هایی از «بیانیه کمونیست» می توان آموخت؟ پاسخ این است که: درس های بسیار زیادی! بیانیه، بخشی از تاریخ میراث جنبش کارگری در سطح جهانی است. بیانیه، روش بنیادینی است که براساس آن مارکسیزم امروزی می تواند تکامل یابد. بیانیه، تصویری از «اساس» و «بنیاد» سرمایه داری را ترسیم کرده و تا از میان رفتن نظام سرمایه داری «کهنه» نمی گردد. بیانیه، «پیشرفت» و بحران های دائمی ادواری سرمایه داری را ترسیم می کند. بیانیه، راه رهایی از نظام غیر عادلانه سرمایه داری و شیوه سازماندهی پرولتاریا از آن سیستم را نشان می دهد. بحران بشریت که امروز به شکل سقوط بازار بورس، فقر عمومی، آلودگی هوا، تهدید جنگ و غیره ظاهر می گردد همه به نبود رهبری انقلابی برای رهایی بشریت از شرّ نظام سرمایه داری مربوط می گردد. همانطور که در سال های ۱۸۴۸، ۱۹۳۸، ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ چنین مسائلی وجود داشته است. تنها راه حل برون رفت از بحران کنونی این است که پیشروان فعال جنبش کارگری، پیام «بیانیه کمونیست» را به کلیه ی کارگران جهان منتقل کنند و مفاد آن را به اجرا گذارند. برخلاف کسانی که بر این باورند که «سوسیالیزم» مرده است، پیام بیانیه هنوز صدای کارگران جهان را منعکس می کند، و آن این است که مفهوم «سوسیالیزم» زنده است و تا زمانی که طبقه ی کارگر وجود داشته باشد زنده خواهد ماند. زیرا که بنابر «بیانیه»، سوسیالیزم و کمونیزم بازتاب کننده منافع تاریخی و عینی طبقه کارگر است.

صحت گفته مارکس و انگلس مندرج در «بیانیه کمونیست» مبنی بر اینکه:
"نیروهای تولیدی که در اختیار جامعه است، دیگر تمایل به رشد شرایط مالکیت
بورژوائی ندارند. بلکه برعکس، آنها برای این شرایط بیش از حد قوی شده اند.
وضعیتی که این نیروها را به زنجیر می کشاند. و به محض اینکه زنجیر این وضعیت
را از هم بگسلند، سراسر جامعه بورژوازی را دچار آشفتگی خواهند کرد و موجودیت
مالکیت بورژوازی را به خطر خواهند انداخت."
کماکان بر قوت خود باقی بوده و رهبری طبقه ی کارگر برای چنین زمانی تدارکات
خود را آغاز کرده است.

م. رازی

۲۰ آوریل ۱۹۹۸

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی؛ شماره ۴